



نوستالوژی بزرگ انسان در طول تاریخ نبود آزادی است/آزادی و هرمنوتیک

نوستالوژی بزرگ انسان در طول تاریخ نبود آزادی بوده و خواهد بود. نبود آزادی نه فقط توانسته و خواهد توانست

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: نوستالوژی بزرگ انسان در طول تاریخ نبود آزادی بوده و خواهد بود. نبود آزادی نه فقط توانسته و خواهد توانست در قامت نوستالوژی در زندگی فردی و اجتماعی انسان قد علم کند بلکه نبود آزادی همیشه و در طول تاریخ انسان نوستالوژی بزرگ بوده و خواهد بود. آزادی چیست؟ هرمنوتیک چیست؟ تناسب میان آزادی و هرمنوتیک چیست؟ زمانی که موجودی به نام انسان چه در روند تکامل تدریجی و چه در شمایل آفرینش بدیع در عرصه گیتی قد برافراشت و آغازگر تاریخی شد مقوله ی آزادی نیز تولد یافت و آغازگر تاریخی شد. آزادی تا پیش از ظهور انسان در عرصه گیتی هیچ گونه معنا و مفهومی ندارد. بلکه با ظهور انسان در عرصه گیتی است که آزادی هم به عنوان مهمترین مقوله و نیاز انسان عرض اندام می کند. اکنون که آزادی چنین است و چنین جایگاهی در عرصه گیتی و در درازای تاریخ انسان دارد باید نگریم که آزادی چیست؟

"آزادی به نفسه به خود بودگی مطلق است"، اما به خود بودگی مطلق تعریفی آن چنان فربه و بسیط است که جا را برای هر گونه تفسیر هرمنوتیک باز می کند. اکنون ایجاب می کند تا با چيستایی هرمنوتیک نیز آشنا شویم. پس هرمنوتیک چیست؟

هرمنوتیک تأویل پذیری معنا برای یک مفهوم بسیط است. به عبارتی دیگر آنگاه که یک مفهوم آن چنان فربه باشد که معانی گونه گونی را به خود بپذیرد مفهوم دارای حالت هرمنوتیک است. به عبارتی روشن تر آنگاه که چهار نفر در یک نشست چهار تعریف گونه گون و حتی متفاوت از یک صورت با مفهوم بسیط داشته باشند آنگاه بحث یک بحث هرمنوتیک است.

برای روشنی بیشتر بحث بگذارید با مصداق پیش برویم. بسیاری از واژه ها و موضوع ها هرمنوتیک نیستند اما برخی هرمنوتیک هستند و برخی دیگر به غایت هرمنوتیک هستند. مصداقهای جمله بالا را می توان لیوان و انسان و آزادی نام برد.

در تعریف لیوان می توان گفت لیوان پیمانه ای فلزی و یا سنگی و یا شیشه ای است که در حدود فلان گنجایش آب را دارد (ناهرمنوتیک). در تعریف انسان می توان گفت انسان موجودی است فلسفی 1 و تمدن ساز 2 (هرمنوتیک). در تعریف آزادی می توان گفت... (به غایت هرمنوتیک).

اگر بخواهیم آزادی را بیرون از تأویل پذیری میان افراد و فقط به صورت قانع کننده برای خود تعریف کنیم دست کم باید یک صفحه را به این تعریف اختصاص داد تا بتوانیم خود را قانع کنیم. اکنون در نظر داشته باشیم اگر بخواهیم دیگران را قانع کنیم به چند صفحه نوشتار و چه قدر زمان گفتار نیازمندیم. در اینجا دوباره مشکلی دیگر رخ می نماید و آن هم دیگرانی که قصد قانع کردن آنها را نسبت به موضوع و مفهوم آزادی داریم از یک طیف فکری نیستند بلکه این دیگران که مخاطب گفتار و یا نوشتار ما هستند از سه طیف کلان فکری و اجتماعی هستند.

نخستین طیف توده مردم هستند که قانع کردن آنها نسبت به تعریف و باور خود آسان است اما از آنجایی که این طیف گسترده که فربه ترین طیف هر اجتماعی هستند بر موج احساسات سوار هستند و هر ساعتی به جانبی می وزند ثابت نگاه داشتن آنها بر باوری و برارزشی سخت مشکل است.

دومین طیف تحصیل کردگان دانشگاهی و اهالی کتاب و در کل روشنفکران هستند که قانع کردن آنها نسبت به یک تعریف و باور مشکل است اما از آنجایی که این طیف دارای شعور اجتماعی و سیاسی بالایی است و با اندیشه ها و اندیشیدن خو گرفته است اگر استدلال قانع کننده ای در اختیارش قرار گیرد بر باور و ارزش مورد نظر تا حدود بسیاری ثابت قدم می ماند. این طیف اقلیت هر جامعه ای است اما به تناسبی که این اقلیت فربه و یا نحیف باشد تمامی جامعه دارای آزادی و رفاه بیشتر و یا کمتری خواهد بود.

سومین طیف مخاطب اهالی فلسفه هستند. اهالی فلسفه در میان طیف روشنفکر جای می گیرند. روشنفکران اقلیت یک جامعه و اهالی فلسفه اقلیتی و قشری درون طیف روشنفکران است. اگر قانع کردن روشنفکران نسبت به باوری کاری مشکل باشد از آنجایی که اهالی فلسفه قشری پرسشگر و تلاشگر و خواستار ریشه یابی هر چیز است پس قانع ساختن اهالی فلسفه نسبت به همان باور و پدیده کاری بسیار مشکل خواهد بود. از جانبی دیگر هر چند قانع ساختن اهالی فلسفه کاری است بسیار سخت و استدلالهایی بسیار

محکم را می طلبد اما آنگاه که این طیف به ارزش و باوری قانع شود نسبت به آن باور و ارزش بسیار ثابت قدم خواهد بود.

پس آشکار است که مفاهیم هرمنوتیک مفاهیمی هستند که دارای این توانایی بوده تا حتی برخلاف معنای معمول و قابل توقع تعریف شوند. این چنین است واژه آزادی. واژه آزادی، واژه به غایت هرمنوتیک است. واژه آزادی آنچنان فربه و بسیط است و آنچنان استعداد تعریف پذیری را دارد که می تواند در عمل به ضد صورت زیبایی خود بدل شود.

همین طور که اشاره شد اگر چهار نفر در یک نشست قصد تعریف آزادی را داشته باشند بدون شک تعاریف گونه گونه و حتی متفاوت و بعضاً متضاد خواهند بود. پس چه باید کرد تا آزادی که بزرگترین خواسته انسان در طول تاریخ انسان است درآینده بزرگترین داشته انسان باشد و از شر تأویلهای فریب کارانه به دور باشد و به جای بزرگترین داشته به بزرگترین خواسته نوستالوژیک انسان بدل نشود؟

بر این باور هستم که نوستالوژی بزرگ انسان در طول تاریخ نبود آزادی بوده و خواهد بود. هیچ کدام از خواسته ها و ارزشهای زندگانی فردی و اجتماعی انسان مانند خوراک و خانه و موارد دیگر نبود آنها نتوانسته برای انسان در قامت نوستالوژی قد علم کند. اما نبود آزادی نه فقط توانسته و خواهد توانست در قامت نوستالوژی در زندگی فردی و اجتماعی انسان قد علم کند بلکه نبود آزادی همیشه و در طول تاریخ انسان نوستالوژی بزرگ بوده و خواهد بود.

همچنان که آزادی واژه ای به غایت هرمنوتیک است نبود آزادی در زندگی فردی و اجتماعی انسان حسی را در درون انسان می آفریند که این حس را باید نوستالوژی بزرگ نامید و به هیچ عنوان این حس قدرتمند که آنرا نوستالوژی بزرگ و یا حسرت بزرگ 3 می نامیم هرمنوتیک نیست و تأویلهای گونه گونه را به خود نمی پذیرد و آشکارا و به صورت جد وجود خلأیی را در درون انسان فریاد می زند که نبودش نبود ارزشمندترین و بزرگترین خواسته انسان است.

اکنون که بود آزادی بزرگترین داشته و نبودش نوستالوژی بزرگ است پس به پرسش پیشین برگردیم و آن را پاسخ گوئیم که برای جلوگیری از تحریف و تفسیرهای به رأی نسبت به آزادی چه باید کرد؟

اهالی فلسفه و فعالان سیاسی به تعریف و معنای مشترکی نسبت به آزادی نخواهند رسید مگر اینکه اصولی را برای آزادی مشخص کنند و هر یک از این اصول را به صورت مشخص و مفصل شرح دهند تا معنای فربه و بسیط آزادی در لوای این اصول مشخص به دست آید و از تأویل و تفسیر به رأی مصون بماند.

من سیزده اصل اساسی برای آزادی در نظر دارم که می پندارم این سیزده اصل تمامی جوانب آزادی را در بر می گیرد. اما از آنجایی که این مطلب به صورت یک مقاله ارائه می شود فضای نگارش محدود است. پس فقط به یک اصل از این سیزده اصل می پردازم و دیگر اصول را به مطلبی دیگر وا می گذارم.

نخستین اصل و مهمترین اصل و مقدسترین اصل، آزادی قلم است. آزادی قلم به تنهایی از چنان توان و قابلیت برخوردار است تا تمامی اصول دموکراسی را هم بوجود آورد و هم از این اصول نگاهبانی و نگهداری کند. منظور از آزادی قلم این است تا هر یک از شهروندان از این آزادی برخوردار باشد تا با قلم خود در نشریات و کتابها باورهای شخصی و انتقادات سیاسی خود را بدون هرگونه دغدغه و هراسی بنگارد و تحت حمایت صد در صدی قانون باشد.

باید به جد توجه داشت آن گاه که اصول آزادی مشخص شود و این اصول به صورت مشخص و مفصل به شرح در آیند دموکراسی تعریف و شکل گرفته است. چون آزادی تعریف شده یعنی دموکراسی و دموکراسی یعنی آزادی قانونمند و آزادی قانونمند یعنی مشخص شدن حدود و اختیارات هر کس و هر نهاد.

پی نوشت:

1- انسان موجودی است فلسفی. چرا انسان موجودی است فلسفی؟ ابزار فلسفه سه واژه "چرا" و "چگونه" و "چیست" هستند. از آنجایی که هر انسان و بدون استثنا و از آغاز زندگی تا پایان زندگی به وفور این سه واژه را مورد استفاده قرار می دهند پس فلسفی هستند. اما همین طور که در متن اشاره شد جمع کم شماری هستند که آنها را اهالی فلسفه می نامیم. چون جمع کم شماری هستند که اصولی و هدفمند ابزار فلسفه را برای دست یابی به باورهای عمیق و متقن به کار می گیرند. اما اکثر قریب به اتفاق انسانها ابزارهای سه گانه فلسفه را فقط برای دست یابی به معرفت و باوری بسیار سطحی در "حد کیست" و نه در حد "چیست" به کار می گیرند.

2- انسان موجودی است تمدن‌ساز. از آنجایی که انسان موجودی است فلسفی موجودی است تمدن‌ساز. انسان تا صاحب اختیار نباشد نمی‌تواند موجودی فلسفی باشد. بدون شک انسان باید مختار باشد تا بتواند ابزارهای فلسفه را برای قد برافراشتن در برابر خدا و طبیعت برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایش به کار گیرد. موجود تمدن‌ساز موجود پرسشگر است. آنگاه که موجودی تحت نام و عنوان انسان در تلاش باشد تا برای هر پرسش پاسخی بیابد تمدن خواهد ساخت. تمدن چیزی نیست مگر پاسخ به پرسش‌ها. تمدن یعنی نیاز برآورده شده.

اکثر انسانها با به کارگیری ابزار سه گانه فلسفه (چرا چگونه چیست) در پی دست یابی به "کیستاتی" سوژه هستند (شناخت سطحی). اما اقلیتی کم شمار از انسانها با به کارگیری ابزار سه گانه فلسفه در پی دست‌یابی به چیستایی سوژه هستند (شناخت عمیق).

3- نوستالوژی تمامی فرهنگها و دانش نامه های فلسفی و سیاسی نوستالوژی را غم غربت معنا کرده اند. اما من نوستالوژی را "حسرت" معنا می‌کنم. غم غربت فراگیر نیست و توان حمل معنای نوستالوژی را ندارد. اما حسرت از این توان برخوردار است تا هم غم غربت و هم فزاتر از غم غربت را در برگیرد. بنگرید به فرهنگ فلسفی و فلسفه سیاسی، نشر پایان، قیصر کلی، (بخش نوستالوژی).